بله، به دلیل اینکه فعالیت جهاد از همان ابتدای انقلاب شـروع شـده بود، ضابطه‌مند شده بود. طوری که یک جهادی می‌دانست که باید در روستای فلان حمام بسازد، در روستای فلان چکار کند و ۴۵ روز هم می‌رفت جبهه و آنجا هم کارش مشخص بود. به همین خاطر یک جهادی هم می‌توانست روغن موتور را عوض کند، هم از تراکتور استفاده کند، هم در جبهه چگونه خاکریز بزند، هم از اسلحه استفاده کند. رهبر انقلاب اسـلامی جمله جالبی دارند که جهاد سـازندگی نگاه می‌کرد ببینید کجا خلأ هست، می‌رفت آن‌جا.

باز مصداقی از امام بگویم. یکی از کارهایی که به نظر من در سیستم جهاد اشتباه جا افتـاده بود و آن موقع خود من هم انجام می‌دادم، این بود که مؤمن نباید کار خودش را بگوید و تعریف کند. لذا ما تعریف نمی‌کردیم. یک روز رفتیم خدمت حضرت امام و ایشان به این موضوع اعتراض کردند. ایشان گفتند چرا نمی‌گویید؟ این‌ها را به مردم بگویید. مرغ هم وقتی تخم می‌گذارد، قدقد می‌کند.

می‌شـود چند ویژگی شاخص تجربه موفق توسعه روستایی را مشخصاً بیان کنید.

ویژگی اول، «نظام‌مندی» است؛ همان‌طور که توضیح دادم، از اول جهاد سازندگی یک سیستم بود. نکته دیگر «فرآیند پایین به بالا» بودن آن بود. یعنی وقتی روستایی نیاز به کتابخانه داشـت، همان‌جا تصمیم می‌گرفتند و انجام می‌دادند و فقط گزارشش به شورای مرکزی می‌رسید.

ویژگی دیگر «جوشـش مردمی» آن بود؛ یعنی یک بازاری وقتی به روستا می‌رفت و می‌دید دیروز برای فرزندش نان و کره خریده، اما در روسـتا مردم شلوارشان وصله‌دار اسـت، می‌گفت ای داد بیداد! من به فرزندم نان و کره می‌دهم، این بنده خدا چیزی ندارد که بپوشد. من خودم فردی را دیدم که گفت بگذار شلوار بخرم و توزیع کنم. شلوار می‌خرید و توزیع می‌کرد. به او گفتم چرا شلوار توزیع می‌کنی؟ برو پارچه بخر بدهیم خودشان درست کنند. بعد یک کارگاه راه می‌انداختیم و نظام‌مند می‌شد. همان‌ها برای جبهه لباس‌دوز شدند. اینکه لباس‌های جبهه در خانه‌ها دوخته می‌شد، از آن‌جا شروع شد؛ از جهاد.

به نظر شـما می‌شـود از این الگو برای مردمی‌کردن اقتصاد کمک کرد؟

رهبر انقلاب بارها فرمودند با روحیه جهادی می‌توانیم، ولی مسئولین توجه ندارند. علت بی‌توجهی هم این اسـت که قدرت در دست مردم پخش می‌شود. یک‌بار دانشگاهی مرا دعوت کرد. دلیل دعوت هم این بود که در اردوی راهیان نور نکاتی گفته بودم که دانشجویان گفتند این حرف‌ها را استاد ما که ژاپن بوده، قبول ندارد. گفتم من می‌آیم و خودم بحث می‌کنم. به دانشـگاه رفتم و توضیح دادم. آن اسـتاد ابتدا رد می‌کرد اما بعد گفت جهاد سازندگی از نظر اقتصادی کار بزرگی کرد. خودش معترف شد به اینکه جهاد کار بزرگی بود.

زمانی که پاکستان بودم، نماینده فائو در پاکستان که یک مصری بود در جلسه‌ای گفت در دنیا الگویی مثل جهاد سـازندگی نیست. گفتم با چه رویکردی می‌گویید؟ گفت از این دیدگاه که مالک‌ها و خان‌ها را زمین زد و همه را مالک کرد. گفتم پس چرا با آن مخالفت شد؟ گفت به خاطر اینکه مالکان و استکبار در دنیا باید بمانند. کسانی باید آقایی کنند. اگر مخالفت نمی‌شد آن وقت آن فرهنگ کل دنیا را می‌گرفت و دیگر خانی وجود نداشت، دیگر آمریکایی وجود نداشت.

ما تا سـال ۱۳۸۰ که بسـتر خوبی بود و بعد از آن ادغام شـدیم، ۸۰ درصد روستاها را برق کشیدیم و تحویل دادیم. جاده‌ها ۷۰ درصد توسط جهاد سازندگی احداث شد و ۸۲ درصد هم آب‌رسانی شد.

به نظر شـما چرا این تجربه‌های بومی که کارنامه موفقی در کشور داشته‌اند، الگوسازی نشده‌اند؟

در همین زمینه یک مثالی بزنم که خودم شاهدش بودم. من یک مدتی بین سال‌های ۷۹ و ۸۰ مسـئول جهاد سـازندگی کشور پاکستان شدم. وقتی که به آن‌جا رفتم، به شخصی به نام آقاخان محلاتی برخورد کردم. او کسی است که اکنون در فرانسه زندگی می‌کند و اصلیتش از محلات خودمان است. او امام چهل و نهم شیعه هفت‌امامی است. آن‌ها حدود یک سال یا یک سال و نیم بعد از تشکیل جهاد سازندگی، یک نفر از کسانی را که از اهالی اهل سـنت خراسان و عضو جهاد سازندگی بود به پاکستان بردند و آن‌جا دقیقاً کار جهاد سازندگی را به نام «انستیتوی آقاخان محلاتی» راه‌اندازی کردند. وقتی به پاکستان رفتیم، دیدیم همه کمیته‌های جهاد سـازندگی راه افتاده است. پس از چندی در جلسه‌ای حضور داشـتم که نمی‌دانستم قرار است آقاخان محلاتی نیز در آن‌جا حضور یابد. آنجا گفتند که ما تمام کارهای جهاد سازندگی را راه انداخته‌ایم؛ یعنی دقیقاً کار «جهاد سازندگی» را راه انداخته بودند اما یک کار را نتوانسته بودند راه بیاندازند. آن کار چه بود؟ «وام دادن». گفتند ما مثل شـما به مردم وام می‌دهیم اما مردم پول را برنمی‌گردانند. شما چکار می‌کنید که پولتان را برمی‌گردانند؟ به آن‌ها گفتم ما مؤمن هستیم و آدم مؤمن دروغ نمی‌گوید و وقتی پول می‌گیرد، برمی‌گرداند. جوابش را این‌گونه دادم که یعنی تنها ضمانت، «ایمان» است و شـما اگر مشکل دارید در ضعف ایمان است. این گذشت و به دلیل اینکه دولت وقت نمی‌خواست این نوع فعالیت ادامه یابد، آن را جمع کرد. من نیز به ایران برگشتم. یک روز ما را دعوت کردند که آقایی از فرانسه آمده و الگوهای خوبی برای معرفی دارد. ما هم رفتیم و بسیاری از جهادی‌ها هم در جلسه حضور داشـتند. آن فرانسوی شـروع به صحبت کرد و یکی یکی الگوها را نوشـت و برنامه‌اش را ارائه کرد. برخی هم به به و چه چه می‌کردند. من بلند شـدم و رو به رئیس سازمان گفتم این آقایی که آورده‌اید، نماینده آقاخان محلاتی اسـت. این نکاتی که می‌گوید دقیقاً همان‌هایی است که ما به آن‌ها گفتیم و این‌ها از روی الگوی ما کار کردند. وقتی صحبت‌های من ترجمه شد، آن فرانسوی جا خورد و گفت بله، من نماینده آقاخان محلاتی هسـتم. آن‌جا گفتم چنیـن کاری را نکنید. خودمان کار کرده‌ایم، تجربه ما را به فرانسه برده‌اند و تبدیل به الگو کردند و به خودمان پس می‌دهند.